

# **Examination of the Prohibition of Reattaching a Severed Hand of a Thief with a Focus on the Objectives of Hadd Punishments**

1. Behrooz Jandaghi\*: Assistant Professor of Criminal Law and Criminology Department, Al-Mustafa International University (P.b.u.h), Qom, Iran. Email: Jandaghi.behrooz@yahoo.com (Corresponding Author)

## **ABSTRACT**

Given the significant advancements in medical science and the feasibility of reattaching a severed hand of a thief, the question arises as to whether, after enduring the hadd punishment, the thief is permitted to reattach their severed hand. In response to this question, two general theories—namely "Legitimacy" and "Illegitimacy of Reattaching a Severed Hand as a Result of the Implementation of Hadd for Theft"—have been proposed by jurists and legal scholars. The hypothesis of this research, considering the weak evidence provided by proponents of reattachment, is based on the prohibition of such an action. To prove this hypothesis, in addition to arguments derived from Qur'anic and narrative evidence, the threefold objectives of punishments, namely "deterrence," "rehabilitation," and "incapacitation of the offender," are given special attention. Based on the findings of this study, after the hand of the thief is severed, in order to achieve the threefold objectives of punishments, in addition to the immediate pain and suffering inflicted on the thief, it is necessary to prevent the reattachment of the hand. This would not only rehabilitate and incapacitate the offender from committing further crimes but also serve as a deterrent to potential criminals.

**Keywords:** *Hadd for theft, prohibition of reattachment, severed hand of a thief, offender's suffering, deterrence*

How to cite: Jandaghi, B. (2024). Examination of the Prohibition of Reattaching a Severed Hand of a Thief with a Focus on the Objectives of Hadd Punishments. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 6(2), 93-110.

© 2024 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 02 July 2024  
Revise Date: 15 July 2024  
Accept Date: 01 August 2024  
Publish Date: 22 September 2024



پژوهش‌هاک تطبیقی فقه،

حقوق و سیاست

## واکاوی عدم جواز پیوند دست قطع شده سارق با رویکرد اهداف مجازات‌های حدی

۱. بهروز جندقی: استادیار، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه بین‌المللی المصطفی س، قم، ایران. پست الکترونیک: Jandaghi.behrooz@yahoo.com (نویسنده مسئول)

### چکیده

با توجه به پیشرفت چشمگیر دانش پزشکی و فراهم آمدن امکان پیوند دست قطع شده سارق، این سؤال مطرح می‌شود که آیا وی پس از تحمل مجازات حدی، مجاز به پیوند مجدد دست قطع شده خویش می‌باشد یا خیر؟ در پاسخ به این پرسش، دو نظریه کلی تحت عنوان «مشروعیت» و «عدم مشروعیت پیوند دست مقطوع بر اثر اجرای حد سرقت»، از سوی فقها و حقوقدانان مطرح شده است. فرضیه پژوهش حاضر با توجه به ضعف مستندات قائلین به جواز پیوند، بر ممنوعیت پیوند مزبور استقرار یافته است. برای اثبات این فرضیه ضمن استدلال به ادله قرآنی و روایی، اهداف سه‌گانه مجازات‌ها تحت عنوان «ارعاب»، «اصلاح» و «ناتوان سازی مجرم» مورد توجه ویژه قرار گرفته است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، پس از قطع دست سارق، برای اینکه افزون بر تعذیب و رنج‌آوری کوتاه مدت نسبت به سارق، منجر به تحقق اهداف سه‌گانه مجازات‌ها نیز شود، لازم است از پیوند مجدد آن به شخص سارق، ممانعت به عمل آید تا ضمن اصلاح و ناتوان سازی وی از ارتکاب مجدد بزه، نسبت به مجرمان بالقوه نیز بازدارنده باشد.

**واژگان کلیدی:** حد سرقت، عدم جواز پیوند، دست مقطوع سارق، تعذیب مجرم، بازدارندگی

نحوه استناددهی: جندقی، بهروز. (۱۴۰۳). واکاوی عدم جواز پیوند دست قطع شده سارق با رویکرد اهداف مجازات‌های حدی. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۶(۲)، ۱۱۰-۹۳.

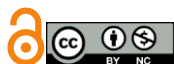
© ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۲ تیر ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۲۵ تیر ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۱ مرداد ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۱ مهر ۱۴۰۳



یکی از مسائل بحث برانگیز در حوزه حقوق کیفری اسلام که از قدیم الایام در میان فقها و دیگر دانشمندان حقوق کیفری اسلام مورد بحث و اختلاف نظر بوده است، مشروعیت یا عدم مشروعیت پیوند عضو قطع شده سارق بر اثر اجرای حد سرقت می‌باشد. این مساله به خصوص در عصر حاضر که رشد چشمگیر دانش پزشکی، امکان پیوند عضو را بیش از هر زمان دیگر تسهیل نموده، به چالش جدی تبدیل شده است. با وجود اینکه نسبت به اصل اجرای قطع دست سارق در فرض احراز شرایط چهارده گانه مندرج در ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، هیچ گونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد؛ اما در باره اینکه آیا سارق پس از تحمل و اجرای حد سرقت، از نظر شرعی و قانونی مجاز به پیوند مجدد آن با استفاده از امکانات پزشکی می‌باشد یا خیر؟ اختلاف نظر وجود دارد.

منشأ این اختلاف، به این نکته بر می‌گردد که آیا هدف از حد سرقت، صرفاً تعذیب کوتاه مدت سارق است؟ یا علاوه بر آن، باید از پیوند زدن مجدد دست وی نیز ممانعت به عمل آید تا افزون بر اصلاح و ناتوان سازی شخصی، به نماد عینی عبرت آموزی برای مجرمان بالقوه نیز تبدیل شود و انگیزه ارتکاب جرم از سوی این طیف از افراد را در نطفه بخشکاند.

نوشتار حاضر در صدد است با نگاهی به منابع فقهی و قانونی و ضمن اشاره به آراء و نظرات فقها و بررسی ادله آنان، به سؤال فوق پاسخ دهد.

نظریات فقها در مورد حکم پیوند عضو قطع شده به سارق حد زده شده:

کاوش‌های فقهی بیانگر آن است که اختلاف نظر فقها در مورد تعیین گستره حد سرقت، و اینکه منظور از آن صرفاً جدا نمودن دست از بدن است یا بقاء دست به حالت قطع شده نیز جزء حد سرقت محسوب می‌شود؟ موجب پیدایش دو نظریه کلی در باره مشروعیت یا عدم مشروعیت پیوند عضو قطع شده پس از اجرای حد سرقت، شده است.

برخی از فقها پیوند مزبور را مشروع و برخی نامشروع می‌دانند که ذیلا ضمن تبیین این دو نظریه، به مبانی و ادله هر کدام و سپس به نظر منتخب اشاره خواهیم کرد.

### نظریه اول: جواز پیوند دست قطع شده سارق

یکی از دیدگاه‌های مطرح در این زمینه، جواز پیوند دست قطع شده سارق پس از اجرای حد است. مبنای اصلی این نظریه آن است که مقدار واجب در حد سرقت و دیگر حدودی که منجر به قطع عضو می‌گردد، صرفاً قطع دست و ایجاد جدایی میان بدن و عضو است هرچند که با پیوند مجدد آن، اثری از آن بر جای نماند. این معیار با اجرای حد و قطع شدن عضو مورد نظر تحقق می‌یابد. بنابراین پیوند مجدد عضو قطع شده به سارق، به دلیل عدم منافات آن با اقامه حدود، جایز است (Momen Qomi).

هرچند نگارنده به رغم تتبع گسترده در منابع فقهی، به دیدگاه فقهای متقدم در خصوص این موضوع دست نیافته است؛ اما از جمله فائزین این دیدگاه در میان فقهای متاخر می‌توان به حضرات آیات: سید عبدالاعلی سبزواری (Sabzavari, 1994)، محمد علی اراکی (ره)، صافی

گلبایگانی (Safi Gulpaygani, 1997)، محمد تقی بهجت (Bahjat, 2008)؛ سید محمود هاشمی شاهرودی (Hashemi Shahroudi, 2003)، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمد صادقی تهرانی اشاره کرد.

#### ۱. مستندات نظریه اول

پیروان نظریه نخست، برای اثبات و تقویت دیدگاهشان به دلایل ذیل استناد نموده‌اند:

##### ۱-۱. روایت مرسله

«رَوَى أَنَّ أُسُودًا دَخَلَ عَلَيَّ عَلِيَّ (ع) فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي سَرَقْتُ فَطَهَّرْتَنِي فَقَالَ لَعَلَّكَ سَرَقْتَ مِنْ غَيْرِ حِرْزٍ وَ نَحَى رَأْسَهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَرَقْتُ مِنْ حِرْزٍ فَطَهَّرْتَنِي فَقَالَ ع لَعَلَّكَ سَرَقْتَ غَيْرَ نَصَابٍ وَ نَحَى رَأْسَهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَرَقْتُ نَصَابًا فَلَمَّا أَقْرَأْتُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَطَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَذَهَبَ وَ جَعَلَ يَقُولُ فِي الطَّرِيقِ قَطَعَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ وَ يَعْسُوبُ الدِّينِ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ جَعَلَ يَمْدَحُهُ فَسَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ قَدْ اسْتَقْبَلَاهُ فَدَخَلَا عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَ قَالَا رَأَيْنَا أُسُودًا يَمْدَحُكَ فِي الطَّرِيقِ فَبَعَثَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَنْ أَعَادَهُ إِلَيَّ عِنْدَهُ فَقَالَ ع قَطَعْتُكَ وَ أَنْتَ تَمْدَحُنِي فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّكَ طَهَّرْتَنِي وَ إِنْ حُبَّكَ قَدْ خَالَطَ لِحْمِي وَ عَظْمِي فَلَوْ قَطَعْتَنِي إِرْبًا إِرْبًا لَمَّا ذَهَبَ حُبُّكَ مِنْ قَلْبِي فَدَعَا لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ وَضَعَ الْمَقْطُوعَ إِلَى مَوْضِعِهِ فَصَحَّ وَ صَلَحَ كَمَا كَانَ».

کیفیت استدلال:

به موجب این روایت، حضرت امیرالمؤمنین(ع) بعد از آنکه دست فردی به نام أسود را به دلیل اعتراف به ارتکاب سرقت حدی قطع کرده بود، دوباره به وی پیوند زد. سیره عملی حضرت امیرالمؤمنین(ع) بهترین دلیل مبنی بر بلامانع بودن پیوند دست قطع شده سارق حدی است.

پاسخ:

استدلال به این روایت از دو جهت ناتمام است:

۱. ضعف سندی: این روایت به دلیل مرسله بودن ضعیف است.

۲. ضعف دلالی: از نظر دلالی نیز این روایت ضعیف است زیرا به نظر می‌رسد این روایت از مصادیق «قضیه فی واقعه» است و نمی‌توان با

تمسک به آن حکم کلی جواز پیوند دست مقطوع بر اثر حد را استخراج کرده و به موارد مشابه تعمیم داد.

۱-۲. مالک بودن انسان نسبت به اعضای خویش:

کیفیت استدلال:

به موجب این دلیل:

اولا: انسان مالک اعضای خودش است.

ثانیا: حق دارد عضو قطع شده خویش را با بهره‌گیری از امکانات پزشکی موجود، مجدداً به خودش پیوند بزند (Bahjat, 2008).

پاسخ:

اولا: مالک بودن انسان نسبت به اعضا و جوارح خود به نحوی که حق هرگونه تصرف مالکانه نسبت به آن را داشته باشد، ادعای اثبات نشده است. به همین دلیل برخی از صاحب نظران برای تبیین رابطه انسان با اعضای بدن خود، اصطلاح «رابطه استحقاق» (Fayyzi Taleb, 1997) را به کار برده‌اند یعنی این اعضا و جوارح به منزله عطیه و امانت الهی در اختیار بشر قرار داده شده تا وی به نحو معقول و صحیح از آنها بهره برداری نماید.

آیت الله یزدی از فقهای معاصر در این راستا چنین می‌گوید:

«ما معتقدیم انسان نسبت به اعضا و جوارح بدن خودش، مالک به معنای یفعل مایشاء نیست. بلکه خداوند این اعضا را در اختیار وی قرار داده تا از آنها در طریق مشروع استفاده کند. به همین دلیل انسان سالم حق ندارد مثلا قلب خود را به دیگری اهدا کند یا بفروشد زیرا این کار به منزله انتحار است که قطعاً جایز نیست.» (Yazdian Jafari, 2018)

آیت الله جوادی آملی از فقهای معاصر نیز صریحاً در رد تصرف مالکانه انسان نسبت به اعضای بدن خود می‌نویسد:

«انسان مالک خود نیست که هرگونه بخواهد در آن تصرف نماید.» (Jawadi Amoli, 1995)

ثانیا: برفرض پذیرش رابطه مالکیت، باید گفت که سارق با ارتکاب بزه مستوجب حد، به رابطه مالکیت بین خود و عضو مقطوع پایان داده از این رو وی پس از اجرای حد سرقت، مالک عضو مقطوع نیست تا مجاز به پیوند مجدد آن به خود باشد.

ثالثا: برفرض تداوم رابطه مالکیت میان انسان و دست مقطوع پس از اجرای حد سرقت، باید گفت که سارق با ارتکاب سرقت حدی، عدم لیاقت و عدم شایستگی خویش را نسبت به تداوم بهره مندی از این عضو مهم را به اثبات رسانده است. در نتیجه وی پس از تحمل حد، حق پیوند مجدد دست مقطوع و فراهم آوردن امکان استفاده دوباره از آن را ندارد.

۳-۱. استصحاب حرمت تعرض نسبت به بیش از قطع کردن دست سارق:

تعرض به جان سارق قبل از ارتکاب سرقت حدی، حرام است. با ارتکاب سرقت حدی، تنها قطع نمودن دست او مجاز است؛ اما نسبت به مازاد آن به نحوی که وی پس از تحمل حد سرقت مجاز به پیوند عضو قطع شده‌اش نباشد، حرمت تعرض قبل از ارتکاب سرقت استصحاب می‌شود (Momen Qomi).

۴-۱. عدم دلیل خاص بر لزوم بقای اثر قطع:

ادله موجود در رابطه با میزان و کیفیت اجرای حد سرقت، صرفاً بر «قطع دست سارق» دلالت می‌کند. اما افزون بر آن، دلیلی مبنی بر «مقطوع الید مانند وی» وجود ندارد.

حضرت آیت الله اراکی (ره) در راستای تبیین این استدلال و جواز پیوند دست سارق می‌نویسد:

«بیش از حدوث قطع، دلیلی نداریم و بقای قطع لازم نیست.»

۵-۱. رنج آوری، تنها هدف اجرای حد سرقت:

از کلام برخی از فقها چنین برداشت می شود که مؤلفه و ویژگی ذاتی و اصلی مجازات، زجر، آزاردهندگی و تعذیب مجرم است. تعبیر «المقصود من الحد الزجر» در برخی از کتب فقهی، به همین هدف اشاره دارد. بر این اساس هدف از اجرای حدود و از جمله حد سرق، رنج آوری سارق است و بس.

سید عبدالاعلی سبزواری مؤلف «مهدب الاحکام» از جمله فقهای است که به این تعلیل اشاره کرده و می نویسد:

«يجوز للسارق بعد اجراء الحد و القطع أن يعيد المقطوع و يلصقه في محله بواسطة الطب الحديث... لان المناط في الحدود مطلقا انما هو ذوق

ألم الحد لاجل الارتداع» (Sabzavari, 1994)

سارق، پس از تحمل حد و قطع شدن دستش، می تواند عضو قطع شده را با استفاده از امکانات پزشکی جدید، به محل خودش پیوند بزند؛ زیرا هدف از وضع مجازات حدود، زجر دادن و تعذیب نمودن مجرم است تا بدین وسیله از ارتکاب مجدد آن خودداری نماید.

یکی دیگر از صاحب نظران، دلیل جواز پیوند دست سارق به خود وی را اینگونه تشریح می کند:

هدف از حد، عقوبت است که با اجرای آن، تحقق یافته است، لذا پس از قطع کردن دست سارق، پیوند مجدد آن به بدن خود سارق اشکالی

ندارد. علاوه بر آن، در جواز پیوند، بین فرد حد زده شده و غیر، تفاوتی وجود ندارد (Research and Opinions of the Great

1997, "Ayatollahs and Scholars").

مجموع این تحلیل ها گویای آن است که هدف اصلی از قطع دست سارق، زجر و تعذیب مجرم است. هرچند که این هدف به طور تبعی تامین کننده هدف ثانویه یعنی ردع و بازدارندگی شخصی و نوعی نیز می باشد. به دیگر سخن، تحلیل عقلی و تجربه عملی مجازات و چگونگی تأثیرگذاری آن در شخص مجرم و جامعه، نشان می دهد که هدف اولیه شارع از وضع و اجرای مجازات، زجر و تعذیب مجرم است. به گونه ای که وی طعم مجازات را بچشد و سختی و دردناکی آن را با جسم و روح خویش احساس کند. هرچند که چشیدن طعم مجازات (زجر) در مرحله بعد، سبب می شود مجرم و جامعه، نسبت به ارتکاب جرم حالت ارباب و بازدارندگی پیدا کرده و علاقه کمتری به ارتکاب مجدد آن از خود نشان دهند.

۶-۱. اصاله الاباحه:

مساله پیوند عضو دست قطع شده سارق، در زمره ی موضوعاتی قرار دارد که نسبت به منع آن دلیل خاصی وارد نشده است. از این رو به موجب دلایل مختلف از جمله آیه شریفه «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»<sup>۱</sup> و نیز حدیث «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بَعِيْنَه» (Kulaini, 1987) مشمول قاعده اصاله الاباحه قرار می گیرد (Taheri, 1999).

۱. بقره، ۲۹.

به دیگر سخن حد الهی با قطع کردن دست سارق تحقق می‌یابد؛ اما پس از اجرای حد، در خصوص اثبات یا نفی پیوند دست مقطوع، دلیل اجتهادی وجود ندارد. با فقدان دلیل اجتهادی نوبت به ادله فقهاتی یعنی اصاله الاباحه می‌رسد. بنابراین به استناد این اصل عملی، پیوند زدن دست سارق به خود وی جایز می‌باشد.

## ۲. نقد دلایل قائلین به جواز

در پاسخ دلیل‌های سوم، چهارم، پنجم و ششم می‌توان گفت که حد سرقت، هدف بسیط و واحدی را دنبال نمی‌کند تا به صرف تعذیب سارق، تامین شود. بلکه این نوع مجازات، دارای اهداف طولی متعدد است. هدف اولیه آن که تعذیب و زجر دادن سارق باشد با قطع کردن دست وی محقق می‌شود. اما هدف ثانویه آن که بازدارندگی و ردع خاص و عام باشد هنگامی محقق می‌شود که سارق پس از قطع شدن دستش، حق پیوند مجدد آن را نداشته باشد.

افزون بر آن، عمده‌ترین دلیل قائلین به جواز پیوند به این بود که از نظر آنان، هدف اصلی حد سرقت، تعذیب و رنج آوری سارق است. به همین دلیل پس از اجرای حد و تحمل درد و رنج ناشی از آن، دلیلی بر منع پیوند عضو مقطوع وجود ندارد. قائلین به منع پیوند، در رد این استدلال می‌گویند:

اولاً: هدف اصلی شارع از وضع حد سرقت، عبرت آموزی برای دیگران است نه ایراد درد و رنج بر فرد سارق. به همین دلیل برخی از فقها استفاده سارق از داروهای بی حس کننده برای کاستن از آلام و دردهای ناشی از قطع عضو را مجاز دانسته‌اند ( [Hakim Tabatabai](#), 2007).

ثانیاً: بفرض لزوم چشانندن طعم تلخ مجازات بر سارق، تحقق این مهم، صرفاً منوط به وارد ساختن درد و رنج بر جسم سارق نیست؛ بلکه از طریق ایراد عذاب و شکنجه بر روح و روان مجرم نیز قابل انجام است. بر این اساس در فرض شک در لزوم تحمیل درد بر جسم سارق، می‌توان با تمسک به «اصاله العدم» از ایراد درد و رنج جسمی، چشم پوشی کرد. همچنین با بسنده نمودن به ایراد درد و رنج بر روح سارق، برای کاهش درد و آلام ناشی از قطع عضو، موضع اجرای حد را با استفاده از داروهای بی حس کننده بی‌حس نمود ( [Marashi Najafi](#)). با توجه به ناکافی بودن ادله قائلین به جواز پیوند دست قطع شده سارق، بسیاری از فقها نظریه عدم جواز پیوند را پذیرفته‌اند که در ادامه به آن می‌پردازیم.

نظریه دوم: عدم جواز پیوند دست قطع شده سارق

دومین نظریه مطرح در این زمینه، عدم مشروعیت پیوند دست قطع شده به سارق است. مبنای این دیدگاه آن است که مقدار واجب در حد سرقت، تنها قطع نمودن عضو نیست بلکه اثر آن نیز بر بدن مجرم باید باقی بماند تا علاوه بر ناتوان سازی شخص حد زده شده، مایه عبرت دیگران نیز باشد.

کاوش های انجام گرفته در منابع فقهی حکایت از آن دارد که فقهای متقدم در خصوص این فرع اظهار نظر ننموده اند؛ اما از آنجایی که بسیاری از فقهای متقدم امامیه در مساله قصاص اطراف، به دلیل میته و نجس بودن عضو مقطوع، قائل به عدم جواز پیوند شده اند، می توان اینگونه استنباط کرد که نسبت به پیوند عضو قطع شده سارق نیز قائل به عدم جواز باشند (Khan Hindi, 2006).

از میان فقهای معاصر، حضرات آیات، فاضل لنکرانی؛ منتظری، مکارم شیرازی، سید محمد صادق روحانی؛ صانعی، سید یوسف مدنی تبریزی، عبدالله خانقی، قائل به عدم جواز پیوند شده اند (Madani Tabrizi, 2002; Makarem Shirazi, 2007).

### مستندات نظریه دوم

پیروان نظریه دوم، برای اثبات دیدگاه شان به دلایلی استناد کرده اند که ذیلا به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. تسری حکم عدم جواز پیوند قطع شده بر اثر قصاص به عضو قطع شده بر اثر اجرای حدود:

در باب قصاص چنانچه جانی، گوش قطع شده اش را مجددا پیوند بزند، مجنی علیه می تواند قطع آن را مطالبه نماید (Madani Kashani, 1990). مبنای این فتوا، روایت ذیل است:

«أَنَّ رَجُلًا قَطَعَ مِنْ بَعْضِ أُذُنِ رَجُلٍ شَيْئًا فَرَفِعَ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ (ع) فَأَقَادَهُ فَأَخَذَ الْآخَرَ مَا قُطِعَ مِنْ أُذُنِهِ فَرَدَّهُ عَلَى أُذُنِهِ بِدَمِهِ فَأَلْتَحَمَتْ وَبَرَأَتْ فَعَادَ الْآخَرَ إِلَى عَلِيٍّ فَاسْتَفَادَهُ - فَأَمَرَ بِهَا فَقُطِعَتْ ثَانِيَةً وَأَمَرَ بِهَا فِدْفِنَتْ وَقَالَ عَ إِنَّمَا يَكُونُ الْقِصَاصُ مِنْ أَجْلِ الشَّيْنِ.» (Al-Amili, 1989)

این روایت از پرونده کیفری حکایت دارد که به موجب آن، حضرت امیرالمومنین (ع) فردی را که بخشی از گوش دیگری را قطع کرده بود به قصاص محکوم کرد. جانی بلافاصله عضو قطع شده را به جای خود برگرداند. در این هنگام مجنی علیه مجددا نزد حضرت امیرالمومنین (ع) طرح شکایت کرده و قصاص مجدد را مطالبه کرد. حضرت برای بار دوم آن را قطع کرد و فرمود قصاص، برای تحقق نقص است.

این روایت در منابع فقهی به دو گونه تفسیر شده است:

تفسیر اول: احتمال دارد منظور از عبارت «فَأَخَذَ الْآخَرَ» مجنی علیه و منظور از «فَعَادَ الْآخَرَ» جانی باشد. بر اساس این تفسیر، مجنی علیه قسمت قطع شده را به گوش خود پیوند زنده و جانی که گوش خود را به علت اجرای قصاص از دست داده بوده قصاص مجنی علیه را مطالبه کرده باشد. این احتمال بسیار بعید است. زیرا امکان پیوند خوردن عضو قطع شده به بدن تنها در حال خونریزی عضو و در فاصله اندکی از جدا شدن امکانپذیر است لذا بسیار بعید است که مجنی علیه حتی پس از قصاص جانی، در وضعیتی باشد که بتواند قسمت بریده شده را مجدداً به گوش خود پیوند بزند.

تفسیر دوم: اما تفسیری دوم که به دلیل موافق بودن با ظاهر روایت و نیز پیراسته بودن از اشکال احتمال اول، قوی تر به نظر می رسد آن است که جانی پس از تحمل قصاص، بلافاصله عضو قطع شده را به خودش پیوند می زند و مجنی علیه برای بار دوم مطالبه قصاص کرده و حضرت برای بار دوم وی را قصاص می کند (Aghababayi Bani, 2016).

کیفیت استدلال:



اولاً: قصاص نمودن مجدد عضو پیوند خورده پس از تحمل قصاص، حکایت از آن دارد که هدف از قصاص، بقاء اثر آن است و جانی حق از بین بردن اثر مزبور را از طریق وصل مجدد عضو قطع شده ندارد.

ثانیاً: هرچند این روایت در خصوص قصاص وارد شده است اما می‌توان با الغاء خصوصیت، آن را به باب حدود نیز تعمیم داد. در نتیجه هدف از حد سرقت نیز بقاء اثر است و فرد سارق پس از قطع شدن دستش، حق پیوند مجدد آن را ندارد.

#### نقد دلیل:

دو نقد بر این روایت وارد شده است:

#### ۱. اشکال سندی:

سند این روایت بر اساس برخی از اقوال ضعیف است (Mousavi Khomeini). به نظر می‌رسد علت ضعف سندی آن، قرار گرفتن «غیاث بن کلوب» در سلسله سند می‌باشد زیرا به ادعای شیخ طوسی، روایات وی در صورتی مورد عمل فقهای امامیه قرار می‌گیرد که معارضی نداشته باشد.<sup>۱</sup>

پاسخ: به نظر می‌رسد اشکال یاد شده با توجه به عمل اصحاب به مضمون آن و جبران شدن ضعف سند، مانع جدی برای استناد به این حدیث محسوب نمی‌شود (Aghababayi Bani, 2016). شاید به همین دلیل است که برخی از فقها از این روایت با عنوان «معتبره» (Mousavi Khoei) و برخی با عنوان «حسن» (Najafi) تعبیر نموده‌اند. عده‌ای نیز آن را از نظر سلسله سندی، حسن یا موثق دانسته‌اند که هر کدام با توجه به معیارهای رجالی، معتبر و حجت می‌باشند (Al-Hosseini Al-Amili).

#### ۲- اشکال دلالی:

روایت در خصوص قصاص وارد شده است. الغاء خصوصیت و تسری حکم از باب قصاص به باب حدود، مشکل است (Makarem Shirazi, 2007).

به نظر می‌رسد این اشکال به قوت خود باقی بوده و قابل توجیه نمی‌باشد. بر این اساس این روایت برای اثبات عدم جواز پیوند عضو مقطوع به سارق کافی نیست و باید برای اثبات این امر به ادله دیگر تمسک نمود.

#### ۱-۲. میتة و نجس بودن عضو مقطوع:

#### کیفیت استدلال:

از آنجایی که دست سارق پس از اجرای حد سرقت و جدا شدن از بدن، حکم میتة و نجس را دارد، برخی از فقها به دلیل نجس بودن عضو مقطوع، قائل به عدم جواز پیوند آن شده‌اند و در تحلیل آن گفته‌اند که پیوند مذکور سبب حمل عضو نجس می‌شود. حمل نجس موجب بطلان اعمال عبادی مشروط به تطهیر بدن همچون نماز می‌شود. در نتیجه پیوند مذکور از نظر تکلیفی جایز نمی‌باشد (Al-Tarabulsiyy).

<sup>۱</sup> محمد فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله- القصاص، ص ۳۸۷ - ۳۸۸.

1986). در صورت انجام پیوند، خود سارق از باب لزوم ازاله نجاست از بدن، موظف است عضو پیوند خورده را از بدن جدا نماید و در فرض تخطی، برخی از فقها انجام این امر را از وظایف حاکم شرع برشمرده‌اند (Ibn Idris al-Hilli, 1990).

پاسخ:

دلیل فوق در صورتی می‌تواند مستندی بر منع پیوند دست مقطوع محسوب می‌شود که با پیوند مزبور، روح مجدداً به دست مقطوع برنگردد. اما در فرض حلول روح، عضو مقطوع از حالت میته بودن خارج شده و جزئی از اجزای زنده بدن محسوب می‌شود و دیگر منعی برای پیوند آن وجود ندارد.

### ۳-۱. توجه به اهداف سه گانه مجازات‌ها به خصوص حدود برای اثبات عدم جواز پیوند دست سارق

مهمترین دلیل عدم جواز پیوند عضو سارق پس از تحمل حد سرقت، توجه به اهداف سه گانه مجازات‌ها و به خصوص مجازات حدی است. در توضیح این دلیل می‌توان چنین گفت:

با بررسی عبارات فقها در مورد اهداف مجازات‌های روشن می‌شود که مجازات حدی، اهداف متعددی را دنبال می‌کند. فقها از این اهداف با عبارات مختلفی تعبیر کرده‌اند.

برخی از فقها با تعبیر «المقصود من الحد الزجر»، هدف از مجازات‌های حدی را صرفاً زجر (تعذیب) دانسته‌اند (Hilli). عده‌ای با تعبیر «المقصود من الحد الردع»، هدف از آن را صرفاً ردع و (بازدارندگی) عنوان کرده‌اند (Al-Amili, 1990). گروهی نیز با تعبیر «القصد من الجلد الزجر و الردع» (Tusi, 2007) یا تعبیری مشابه آن (Safi Gulpaygani, 1997)، هدف از مجازات‌های حدی را زجر و ردع دانسته‌اند.

در مقام جمع بندی میان تعبیر سه گانه فوق، می‌توان گفت که هرچند مؤلفه و ویژگی ذاتی و اصلی مجازات و از جمله حدود زجر، آزاردهندگی و تعذیب مجرم است؛ اما در نظام حقوق کیفری اسلام، وضع مجازات و از جمله حدود، صرفاً ابزاری برای تعذیب مجرم و چشاندن طعم تلخ مجازات به او نیست. بلکه در نگاه عمیق تر، وضع مجازات‌ها در نظام کیفری اسلام تامین کننده اهداف سه گانه ارعاب مجرم و جامعه، اصلاح مجرم و جامعه و ناتوان سازی مجرم می‌باشد.

اهداف سه گانه مذکور در عرض یکدیگر قرار دارند یعنی هر سه هدف، معلول تعذیب مجرم هستند، تعذیب مجرم با چشاندن طعم سخت مجازات به مجرم، سبب ارعاب مجرم می‌گردد به گونه‌ای که خاطره تلخ مجازات همیشه در ذهن و روان وی، باقی می‌ماند.

تعذیب مجرم، سبب اصلاح و تربیت مجرم نیز می‌گردد چون مجرم پس از مجازات، قیح و زشتی جرم مرتکب شده را در می‌یابد و روح مجازات شده‌اش نسبت به جرم، احساس انزجار می‌کند. همین احساس، باعث اصلاح روحی و تربیت روانی مجرم می‌شود. تعذیب مجرم سبب ناتوان سازی وی نیز می‌گردد.

هدف ناتوان‌سازی مجرم به عنوان مکمل اهداف ارباب یا اصلاح مجرم، در شرایطی مد نظر قرار می‌گیرد که اهداف ارباب یا اصلاح مجرم، کافی یا مؤثر نباشند و در نتیجه، قانون مجبور می‌شود برای حفظ جامعه از ارتکاب مجدد جرم، مجازات‌هایی با هدف سلب توانایی دائم یا موقت مجرم در ارتکاب جرم را اعمال نماید (Yazdian Jafari, 2018).

بنابراین مثلث ارباب، اصلاح و ناتوان‌سازی مجرم، معلول تعذیب مجرم و علت بازدارندگی مجرم محسوب می‌گردد. ارباب مجرم که معلول تعذیب مجرم و پیشیدن طعم تلخ مجازات است حالتی نسبتاً پایدار را در ذهن و روان مجرم، ایجاد می‌کند که سبب بازداشتن مجرم از ارتکاب مجدد جرم می‌گردد. اصلاح و تربیت مجرم نیز که معلول تعذیب مجرم است حالت انزجاری را نسبت به جرم، در مجرم پدید می‌آورد که این حالت انزجار، سبب بازداشتن مجرم از ارتکاب مجدد جرم می‌گردد. ناتوان‌سازی نیز که معلول تعذیب مجرم است با سلب توان بزهکاری مجرم به صورت شدید یا ضعیف، سبب بازداشتن مجرم از ارتکاب مجدد جرم می‌گردد.

بر این اساس قطع دست سارق، صرفاً موجب تعذیب لحظه‌ای و کوتاه مدت وی می‌شود اما برای اینکه این تعذیب منجر به تحقق اهداف سه گانه مجازات‌ها منجر شود، لازم است از پیوند مجدد دست سارق جلوگیری به عمل آید تا ضمن اصلاح و ناتوان‌سازی وی، مایه عبرت کسانی که وضعیت اسفناک او را مشاهده می‌کنند نیز باشد.

#### مؤیدات دلیل سوم:

دلیل سومی که برای عدم جواز پیوند دست سارق ارائه شده است از پشتوانه و مؤیدات قرآنی و روایی نیز برخوردار است که ذیلاً که به آن‌ها اشاره می‌گردد:

#### ۱. مؤید قرآنی:

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»<sup>۱</sup>

این آیه شریفه، یکی از اهداف حد سرقت را نکال یعنی ایجاد ردع و بازدارندگی عنوان کرده است. این هدف در صورتی محقق می‌شود که دست سارق، قطع شده باقی مانده و پیوند زده نشود.

افزون بر آن هرچند در نگاه سطحی، مأموریه در این آیه شریفه، قطع دست سارق است اما فهم عرفی با توجه به تناسب حکم و موضوع، گویای آن است که مأموریه در این آیه شریفه از دو جزء تشکیل شده است:

#### الف. قطع نمودن دست سارق؛

ب. بقاء و تداوم اثر مجازات از طریق بی دست ماندن سارق به نحوی که او پس از تحمل حد سرقت، مجاز به پیوند زدن مجدد آن نباشد (Momen Qomi).

۱. مائده، ۳۸.

بر این اساس هدف از اجرای حد سرقت، فقط قطع و جدا نمودن آنی و لحظه‌ای دست سارق از بدن وی نیست؛ بلکه علاوه آن، بقاء اثر مجازات نیز مد نظر شارع است که تحقق جزء اخیر ماموریه، با عدم جواز پیوند مجدد عضو مقطوع قابل تحقق است.

## ۲. مؤید روایی:

از اخبار و روایات متعدد و معتبر چنین برداشت می‌شود که هدف از اجرای حد، بی دست ماندن سارق و عدم امکان بهره مندی مجدد وی از آن در آینده است. از آن جمله می‌توان به روایات ذیل اشاره کرد:

### ۱-۲. روایت اول:

امام رضا (ع) در راستای تبیین علت و فلسفه قطع دست سارق فرمودند:

«وَعَلَّةُ قَطْعِ الْيَمِينِ مِنَ السَّارِقِ لِأَنَّهُ يَبَاشِرُ الْأَشْيَاءَ بِيَمِينِهِ وَ هِيَ أَفْضَلُ أَعْضَائِهِ وَ أَنْفَعُهَا لَهُ فَجُعِلَ قَطْعُهَا نَكَالًا وَ عِبْرَةً لِلْخَلْقِ لِنَلَا يَنْتَعُوا أَخْذَ الْأَمْوَالِ مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا وَ لِأَنَّهُ أَكْثَرُ مَا يَبَاشِرُ السَّرِقَةَ بِيَمِينِهِ» (Saduq, 1999)

علت قطع دست راست سارق آن است که وی (معمولاً) کارها را با دست راست که برترین و سودمندترین عضو بدن محسوب می‌شود، انجام می‌دهد. از این رو (مجازات سرقت حدی) بریدن دست راست قرار داده شده تا هم مایه عبرت دیگران باشد و هم (خود سارق در آینده) مجدداً مرتکب سرقت نشود.

### کیفیت استدلال:

در این روایت دو امر به عنوان علت و چرایی قطع دست سارق عنوان شده است:

الف. کاربردی بودن دست راست در انجام کارهای روزانه؛

این بخش از علت، به وضوح بیانگر آن است که هدف از قطع نمودن دست سارق، محروم نمودن او از نافع‌ترین عضو بدن است. از این رو اگر پیوند مجدد آن به شخص حد زده شده مجاز باشد، عملاً موجب نقض غرض خواهد شد.

ب. تبدیل شدن دست بریده به عنوان نماد عینی عبرت، برای مجرمان بالقوه

دومین علت و فلسفه قطع دست سارق، عبرت آموزی آن است. اما از آنجایی که عبارت «فجعل قطعها نکالا و عبره للخلق» مطلق است و بازدارندگی آن مقید به زمان معین یا افراد و گروهی خاصی نشده است چنین برداشت می‌شود که شارع مقدس با وضع مجازات قطع دست سارق، در صدد عبرت آمیز بودن آن برای عموم افراد جامعه است. این امر زمانی محقق می‌شود که اثر حد باقی بماند و سارق پس از تحمل مجازات، مجاز به پیوند مجدد آن به خود نباشد. چرا که در فرض جواز پیوند، بازدارندگی و مایه عبرت بودن آن صرفاً شامل حال افرادی خواهد بود که صحنه اجرای حد را از نزدیک مشاهده کرده باشند؛ اما برای دیگر افراد جامعه که در آن صحنه حضور نداشته‌اند و یا از آن واقعه بی اطلاع بوده‌اند، عبرت آموز نخواهد بود. بنابراین مایه عبرت بودن اجرای حد سرقت، اقتضا می‌کند که سارق با اجرای حد سرقت به

صورت دائمی از هرگونه انتفاع بردن از دست قطع شده محروم شود که این امر صرفاً با عدم جواز پیوند دست به فرد حد زده شده قابل تحقق است.

برخی از فقها ضمن تایید این برداشت صریحاً جواز پیوند مجدد دست قطع شده سارق را بر خلاف حکمت جعل حدود و موجب نقض غرض شارع عنوان کرده‌اند (["Research and Opinions of the Great Ayatollahs and Scholars," 1997](#)). زیرا منظور شارع تنها درد کشیدن آنی و لحظه‌ای سارق نیست تا به صرف قطع کردن دست وی حاصل گردد بلکه شارع، خواهان باقی ماندن این علامت (بریده ماندن دست) است (["Research and Opinions of the Great Ayatollahs and Scholars," 1997](#)). تا از یک طرف با محروم کردن سارق از بهره مندی مهمترین عضو بدن، احتمال ارتکاب مجدد سرقت از سوی وی را به حداقل برساند و از طرف دیگر بی‌دست ماندن سارق برای همیشه، نماد عینی عبرت برای مجرمان بالقوه ی باشد که وضعیت او را مشاهده می‌کند.

## ۲-۲. روایت دوم:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: «كَانَ عَلِيٌّ (ع) لَا يَزِيدُ عَلَيَّ قَطْعِ الْيَدِ وَالرَّجْلِ وَيَقُولُ إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مَنْ رَبِّي أَنْ أَدْعَهُ لَيْسَ لَهُ مَا يَسْتَنْجِي بِهِ أَوْ يَتَطَهَّرُ بِهِ» (Kulaini, 1987).

امام صادق (ع) فرمود: شیوه حضرت امیر المومنین (ع) (در کیفر نمودن سارق) اینگونه بود که بیش از یک دست و یک پا عضو دیگری را قطع نمی‌کرد و فرمود: من از پروردگارم خجالت می‌کشم که بنده او را به حالتی در بیاورم که نتواند استنجا کرده و خود را پاک کند.

## کیفیت استدلال:

عبارت «إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مَنْ رَبِّي أَنْ أَدْعَهُ لَيْسَ لَهُ مَا يَسْتَنْجِي بِهِ أَوْ يَتَطَهَّرُ بِهِ» به وضوح بیانگر آن است که سارق با تحمل حد سرقت، فقط به صورت لحظه‌ای دستش قطع نمی‌شود بلکه وی به طور دائم از داشتن دست و بهره مندی از فواید آن، محروم می‌شود. این تفسیر صرفاً با عدم جواز پیوند مجدد دست مقطوع سازگار است.

لازم به یاد آوری است که برخی از صاحب نظران دلالت این روایت بر عدم جواز پیوند عضو سارق را به دلیل عدم امکان انجام پیوند در آن عصر، ناتمام دانسته اند ([Momen Qomi](#)). که در پاسخ آن باید گفت که این احتمال بسیار بعید است به خصوص اینکه عبارت «إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مَنْ رَبِّي أَنْ أَدْعَهُ لَيْسَ لَهُ مَا يَسْتَنْجِي بِهِ أَوْ يَتَطَهَّرُ بِهِ» بیش از آنکه بر عدم امکان پیوند عضو مقطوع در آن بازه زمانی دلالت کند، گویای هیئت جدیدی است که بر اثر اجرای حد سرقت در جسم سارق حادث می‌شود و آن هیئت چیزی جز محرومیت دائمی سارق از داشتن دست نیست. به خصوص اینکه مایه عبرت بودن اجرای حد سرقت که به طور مفصل در ذیل حدیث نخست اشاره گردید، اقتضا می‌کند که سارق با تحمل حد سرقت برای همیشه و دائمی از داشتن دست محروم گردد.

نظریات حقوقدانان در مورد پیوند دست قطع شده سارق:

بررسی پیوند دست قطع شده سارق در میان حقوقدانان نیز معرکه آراء است. با تفحص و جستجو در نظریات حقوقدانان، روشن می شود که به طور کلی سه دیدگاه در این زمینه ارائه شده است:

۱. جواز پیوند دست قطع شده سارق:

برخی از حقوقدانان به توجه به ادله که قبلا هم یاد آور شدیم، قائل به عدم جواز پیوند مزبور شده اند.

مهمترین دلیل این دسته از حقوقدانان آن است که ادله ناظر بر بیان میزان و کیفیت حد سرقت، صرفا بر «قطع دست سارق» دلالت می کند. اما علاوه بر آن، دلیلی بر «مقطوع الید ماندن سارق» وجود ندارد (Hamid Masjid Sarai, 2019). برخی حقوقدانان معاصر با استناد به همین دلیل، نظریه جواز پیوند دست قطع شده به سارق را پذیرفته اند (Mir Mohammad Sadeqi, 2008).

در پاسخ به این استدلال چنین گفته شده است:

هرچند ماموریه در اجرای حد سرقت، قطع دست سارق است، اما هدف نهایی از اجرای این مجازات، بقای قطع و نشان دادن حقارت ناشی از قطع عضو به دیگران است تا مایه عبرت دیگر مجرمان بالقوه گردد. توجه به تناسب عرفی میان حکم و موضوع نیز عدم جواز پیوند دست قطع شده را تایید می کند. به عنوان مثال اگر شخصی، خدمتکار خود را مامور ممانعت از ورود سنگ به داخل منازل نماید، چنانچه بر اثر غفلت خدمتکار، این حیوان وارد منزل شود از نظر عرفی این ادعا هرگز مورد پذیرش قرار نمی گیرد که چون متعلق این تکلیف، ممانعت از ورود سگ به خانه بوده پس خدمتکار نسبت به بیرون راندن آن از محیط منزل تکلیفی ندارد. بلکه برداشت عرفی عقلا از این تکلیف آن است که دستور ممانعت از ورود این حیوان به منزل، در حقیقت مقدمه دستیابی به این هدف است که این حیوان در خانه نباشد. بنابراین اگر این حیوان به هر نحوی وارد منزل شود، خدمتکار موظف است با استفاده از هر وسیله ممکن نسبت به بیرون راندن آن از محیط خانه اقدام کند (Mir-Khalili, 2017).

۲. نظریه عدم جواز پیوند دست قطع شده سارق:

برخی دیگر از حقوقدانان قائل به عدم جواز پیوند مزبور شده اند. این گروه برای اثبات نظریه شان به دلایل ذیل استناد کرده اند:

۲-۱. یکی از حکمت های اجرای حدود آن است که جانی را از تکرار جرم و دیگر مجرمان بالقوه را از ارتکاب آن باز دارد. تحقق این هدف، با بقای اثر حد و عدم پیوند آن حاصل می شود (Mohammad Jamali, 2015).

۲-۲. اکثر محققان در باره حق مالکیت انسان نسبت به جسم خود، بر این عقیده اند که نسبت به جسم انسان، حق دو گانه وجود دارد به این معنی که مالکیت آن برای خداوند است و انسان فقط حق انتفاع از آن را دارد اما عضوی که به خاطر اجرای حد سرقت قطع شده باشد، تنها حق محض خداوند است که مقتضای آن، عدم جواز پیوند دست قطع شده به سارق است (Mohammad Jamali, 2015).

۲-۳. علاوه بر ادله فوق، پیوند عضو قطع شده به نوعی اعراض از حکم الهی است که این مساله نیز عدم جواز پیوند را اقتضا می کند (Mohammad Jamali, 2015).

### ۳. نظریه تفصیل:

برخی از حقوقدانان با تفکیک میان حق الله و حق الناس، در باره مشروعیت پیوند دست سارق، قائل به تفصیل شده اند. آنان پیوند دست قطع شده را در حق الناس مانند قصاص عضو، به شرط رضایت مجنی علیه جایز می‌دانند. اما پیوند آن را نسبت به حق الله (مانند دست قطع شده به خاطر اجرای حد) جایز نمی‌دانند.

مهمترین دلیل پیروان این نظریه، توجه به هدف غایی مجازات‌ها در حدود و اصل عدم تسامح در حق الله است.

در توضیح این دلیل چنین گفته شده است:

اولاً: در میان اهداف مختلف مجازات‌ها، مهم‌ترین هدف مجازات، تحقق امنیت عمومی است.

ثانیاً: تادیب بزهکار و ایجاد امنیت عمومی از جمله اهداف مشترک کلیه جرائم است. جز اینکه ایجاد امنیت عمومی در باب حدود، مقصد غایی و اصلی می‌باشد. به همین دلیل قاعده عدم تسامح و عدم اسقاط مجازات، در حدود جریان دارد. در حالی که این اصل، نه تنها در قصاص راه ندارد بلکه شارع در مواردی به رعایت تسامح و آسان‌گیری در برخورد تادیبی با جانی توصیه کرده است. بر اساس این تحلیل در جرائم منجر به اجرای قصاص، جانی در فرض جلب رضایت مجنی علیه، می‌تواند نسبت به پیوند عضو قطع شده اقدام نماید. اما از آنجایی که نسبت به جرائم حدی، از یک سو حفظ امنیت عمومی مهم‌ترین هدف در میان اهداف مجازات‌ها به شمار می‌آید و از سوی دیگر این حق نیز به جامعه تعلق دارد نه به فرد یا افراد خاص، لذا تامین امنیت عمومی اقتضا می‌کند که سارق پس از تحمل حد سرقت، مجاز به پیوند عضو قطع شده اش نباشد (Mohammad Jamali, 2015).

### نتیجه‌گیری

با توجه به پیشرفت علم پزشکی و فراهم آمدن امکان پیوند دست قطع شده خود سارق، این سؤال مطرح می‌شود که آیا سارق پس از تحمل حد، می‌تواند دست قطع شده خویش را مجدداً به خود پیوند بزند یا خیر؟

در پاسخ به این پرسش، دو نظریه اساسی مطرح شده است:

نظریه اول) مشروعیت پیوند دست قطع شده به سارق:

پیروان این دیدگاه برای اثبات نظریه شان به دلایل ذیل استناد کرده اند:

۱. مالک بودن انسان نسبت به اعضای خویش؛

۲. استصحاب حرمت تعرض نسبت به بیش از قطع کردن دست سارق؛

۳. عدم دلیل خاص بر لزوم بقای اثر قطع؛

۴. توجه به رنج آوری به عنوان یگانه هدف اجرای حد سرقت؛

۵. اصالة الاباحه؛

نظریه دوم) عدم مشروعیت پیوند دست قطع شده به سارق:

طرفداران این نظریه، ضمن نقد دلایل قائلین نظریه جواز پیوند، برای اثبات عدم مشروعیت پیوند، به ادله ذیل استدلال کرده‌اند:

۱. تسری حکم عدم جواز پیوند قطع شده بر اثر قصاص به عضو قطع شده بر اثر اجرای حدود؛

۲. میته و نجس بودن عضو قطع شده؛

۳. توجه به اهداف سه گانه مجازات‌ها؛

به نظر می‌رسد مهمترین پشتوانه نظریه نامشروع بودن پیوند دست قطع شده سارق، توجه به اهداف مجازات‌ها است. به این معنی که هرچند مؤلفه ذاتی مجازات‌ها و از جمله حدود، آزاردهندگی و تعذیب مجرم است اما در نظام حقوق کیفری اسلام، وضع مجازات و از جمله حدود، صرفاً ابزاری برای چشاندن طعم تلخ مجازات به او نیست؛ بلکه وضع مجازات‌ها در نظام کیفری اسلام تأمین کننده اهداف سه گانه ارباب مجرم و جامعه، اصلاح مجرم و جامعه و ناتوان سازی مجرم می‌باشد. مثلث ارباب، اصلاح و ناتوان‌سازی مجرم، معلول تعذیب مجرم هستند. برای اینکه تعذیب، منجر به تحقق اهداف سه گانه مجازات‌ها شود، لازم است از پیوند مجدد دست سارق جلوگیری به عمل آید تا ضمن اصلاح و ناتوان سازی وی، مایه عبرت مجرمان بالقوه نیز باشد.

با توجه به دلایل فوق، به نظر می‌رسد نظریه دوم یعنی عدم جواز پیوند مجدد دست قطع شده سارق، صحیح‌تر و به صواب نزدیکتر است.

### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

### حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

## EXTENDED SUMMARY

The article focuses on one of the contentious issues in Islamic criminal law, specifically the legitimacy or lack thereof in reattaching the severed hand of a thief after the implementation of the Islamic punishment for theft, known as "Hadd al-Sariqah." The controversy has persisted for a long time among Islamic scholars, especially in the modern age where medical advancements have made such reattachment surgeries feasible (Mir-Khalili, 2017). The discussion is pivotal because while the punishment of hand amputation is clearly outlined under Islamic law for theft when specific conditions are met, the question arises whether the thief is allowed to reattach the severed hand using medical means after the punishment has been carried out.

The article begins by examining the fundamental objectives of the Hadd punishment for theft, which aims not only to punish the offender but also to incapacitate them to prevent future crimes, serving



as a deterrent to potential offenders. This raises the dilemma: does allowing the thief to regain full functionality of the severed hand undermine the deterrent effect of the punishment? Some Islamic scholars argue that reattachment is permissible since the actual punishment (amputation) has already been implemented and the punitive purpose has been achieved. They rely on arguments from the Quran and Sunnah, as well as interpretations from Islamic jurisprudence, to support this position (Mohammad Jamali, 2015).

The article presents two primary viewpoints within Islamic jurisprudence regarding the reattachment of the severed hand. The first viewpoint advocates for the permissibility of reattachment. Proponents argue that once the punishment has been executed and the hand has been severed, the essential part of the Hadd has been fulfilled. Thus, reattachment does not negate the punishment, as it does not undo the fact that the thief has already suffered the prescribed consequence. Scholars who support this view, such as Grand Ayatollah Sabzewari, have argued that since there is no explicit prohibition in the Islamic texts against reattachment, it should be allowed (Sabzavari, 1994).

The second viewpoint, which opposes the reattachment of the hand, is based on the broader objectives of Islamic punishments, which are intended not only to inflict a penalty but also to deter others from committing similar offenses. Scholars supporting this view argue that allowing reattachment would dilute the symbolic and deterrent impact of the punishment, as the thief would regain full functionality and thus circumvent the long-term effects of the amputation. They also draw upon legal precedents in cases of retribution (Qisas), where similar prohibitions against restoring amputated limbs are enforced. Furthermore, the argument is made that the severed hand, once detached, is considered impure (najis), and reattachment could pose religious complications, particularly in the context of ritual purity required for prayers (Hashemi Shahroudi, 2003).

In addition to these two principal perspectives, the article explores the contemporary views of modern jurists and legal scholars, who attempt to reconcile Islamic principles with modern medical advancements. While the classic interpretations provide a basis for the debate, modern jurists, like Ayatollah Makarim Shirazi, have introduced nuanced discussions regarding the social and ethical implications of such reattachments. They argue that while the punitive purpose is crucial, Islamic law should also consider the rehabilitation and reintegration of offenders into society, particularly in a world where medical technology can restore functionality without necessarily diminishing the punitive aspect of the punishment (Aghababayi Bani, 2016).

The article also draws on international human rights principles, emphasizing that although Islamic law allows for severe punishments in the case of theft, it should be balanced with considerations for the dignity and future potential of the offender. Some legal scholars argue that the right to bodily integrity could be preserved post-punishment, allowing the offender to lead a productive life after having served their time, including the right to benefit from medical advancements (Aghababayi Bani, 2016).

In conclusion, the article presents a comprehensive analysis of the various viewpoints surrounding the reattachment of a severed hand after the implementation of Hadd al-Sariqah, emphasizing that while Islamic law clearly sanctions the punishment of amputation, the permissibility of reattachment remains a subject of ongoing debate. Both the permissive and prohibitive views hold substantial weight within Islamic jurisprudence, and modern jurists continue to explore ways to harmonize traditional religious principles with contemporary medical practices.

## References

- Aghababayi Bani, I. (2016). The Role of Organ Transplants in the Right of Retaliation. *Medical Law Quarterly*, 10(38).
- Al-Amili, M. b. H. (1989). *Wasail Al-Shi'a* (Vol. 29). Al-Bayt Institute.
- Al-Amili, Z. A.-D. b. A. (1990). *Al-Rawdat Al-Bahiyah Fi Sharh Al-Lum'ah Al-Dimashqiyyah* (Vol. 10). Daavari Bookstore.
- Al-Hosseini Al-Amili, J. b. M. *Miftah Al-Karama Fi Sharh Qawa'id Al-Alama* (Vol. 11). Dar Ihya' Al-Turath Al-Arabi.
- Al-Tarabulsiyy, A.-A. I. B. (1986). *Al-Muhadhab* (Vol. 2). Islamic Publishing Office.
- Bahjat, M. T. (2008). *Fatwas* (Vol. 4). Office of Ayatollah Bahjat.
- Fayyzi Taleb, A. (1997). *Informing Jurisprudential Views*. Judicial Research Center.
- Hakim Tabatabai, M. S. (2007). *Contemporary Issues in Judicial Jurisprudence*. Dar Al-Hilal.
- Hamid Masjid Sarai, A. N. (2019). The Ruling of Organ Transplants after Execution of Theft Punishment. *Studies in Islamic Jurisprudence and Law*, 11(20).
- Hashemi Shahroudi, M. (2003). *Contemporary Jurisprudential Readings* (Vol. 1). Qom, Islamic Encyclopedia Office on the Madhhab of the Ahl Al-Bayt.
- Hilli, J. f. b. H. *Tadhkirah Al-Fuqaha* (Vol. 2). Al-Bayt Institute.
- Ibn Idris al-Hilli, M. b. A. (1990). *Al-Sara'ir Al-Havi Li-Tahreer Al-Fatawi* (Vol. 3). Islamic Publishing Office.
- Jawadi Amoli, A. (1995). *Philosophy of Human Rights*. Asra.
- Khan Hindi, W. M. (2006). Organ Transplants from the Perspective of Shia and Four Schools. *Research Journal of Islamic Wisdom and Philosophy*.
- Kulaini, M. b. Y. q. (1987). *Al-Kafi* (Vol. 5). Dar Al-Kutub Al-Islamiyyah.
- Madani Kashani, R. (1990). *Book of Retaliation for Jurists and Scholars*. Islamic Publishing Office.
- Madani Tabrizi, Y. (2002). *Contemporary Issues*. Office of Ayatollah Sayyid Yusuf Al-Madani Tabrizi.
- Makarem Shirazi, N. (2007). *New Inquiries* (Vol. 1). Qom, Publications of Imam Ali ibn Abi Talib School.
- Marashi Najafi, S. a.-D. *Theft in Light of the Quran and Sunnah*.
- Mir-Khalili, A. (2017). Legal and Jurisprudential Foundations of Organ Transplants of Convicts after Execution. *Journals of Jurisprudential Studies*, 13(1).
- Mir Mohammad Sadeqi, H. (2008). *Crimes Against Property and Ownership*. Tehran, Mizan Publishing.
- Mohammad Jamali, M. Z. T. (2015). Organ Transplants after the Execution of Punishments from the Perspective of Jurisprudential Schools. *Journal of Comparative Jurisprudence*, 3(6).
- Momen Qomi, M. Organ Transplants. *Journal of the Ahl Al-Bayt Fiqh*.
- Mousavi Khoei, A.-Q. *Foundation of the Complete Continuation of the Manhaj* (Vol. 42).
- Mousavi Khomeini, R. *Tahrir Al-Wasilah* (Vol. 1). Qom, Al-Ilm Publishing Institute.
- Najafi, M. H. *Jawahir Al-Kalam Fi Sharh Sharai Al-Islam*. Beirut, Dar Ihya' Al-Turath Al-Arabi.
- Research and Opinions of the Great Ayatollahs and Scholars. (1997). *Monthly Journal of Justice*(12).
- Sabzavari, A.-A. (1994). *Al-Mahadhab Fi Bayan Al-Halal Wa Al-Haram* (Vol. 28). Al-Manar Institute.
- Saduq, M. b. A. I. B. (1999). *Uyun Akhbar Al-Ridha (a)* (Vol. 2). Jahan Publishing.
- Safi Gulpaygani, L. (1997). *Al-Jami' Al-Ahkam* (Vol. 2). Publications of Hazrat Masoumeh (s).
- Taheri, H. (1999). Organ Transplants from an Islamic Perspective. *Journal of Qom Higher Education Complex*, 3.
- Tusi, M. b. H. (2007). *Al-Mabsut* (Vol. 8). Al-Maktabah Al-Murtazaviya Li-Ihyaa Al-Turath Al-Ja'fari.
- Yazdian Jafari, J. f. (2018). *Why and How of Punishment*. Publication Organization of the Research Institute of Culture and Islamic Thought.